

# فلسفه‌ی پایه نایجل واربرتون

ترجمه: پرویز بابایی

انتشارات آزاد مهر

## فهرست

پیش‌گفتار

فصل ۱:

جهان خارجی یا عالم خارج

واقع‌گرایی متعارف (بدیهیات)

شک‌گرایی به گواهی حواس یا حسیات

برهان خطا

نقد برهان خطا

آیا می‌توانستم خواب باشم؟

توهم

حافظه و منطق

من می‌اندیشم پس هستم

نقد کوژیتو

واقع‌گرایی نمودی

نقد واقع‌گرایی نمودی

ایده‌آلیسم

انتقاد از ایده‌آلیسم

پدیده‌گرایی

انتقادهایی به پدیده‌گرایی

واقع‌گرایی علی

نقد واقع‌گرایی علی

فصل ۲:

علم

نگرش ساده به روش علمی

انتقادهایی به نگرش ساده

مسأله‌ی استقراء

کوششی برای حل مسأله‌ی استقراء

ابطال‌گرایی: حدس و ابطال

انتقاد به ابطال‌گرایی

مطالعه بیشتر

فصل ۳:

ذهن یا روان

فلسفه‌ی ذهن و روانشناسی

مسأله‌ی روان / تن

دو انگاری

انتقاد به دو انگاری

دوآلیسم بدون همکنشی

فیزیکالیسم

انتقادات به نظریه‌ی سنخ - همسانی

نظریه‌ی نشانه - همسانی

انتقاد به نظریه‌ی نشانه - همسانی

نقدهایی به رفتارگرایی

کوالیا

کارکرد گرایی

انتقاد به کارکردگرایی

روان‌ها یا اذهان دیگر

برهان از تمثیل

انتقاد به برهان از تمثیل

مطالعه بیشتر

فصل ۴:

حقیقت و خطا، درست و نادرست

نظریه‌های تکلیف محور

اخلاق مسیحی

نقدهای اخلاق مسیحی

اخلاق کانتی

انتقادهایی به اخلاق کانتی

نتیجه‌گرایی

سودگرایی

نقد سودگرایی

سودگرایی سلبی

نقد سودگرایی سلبی

سودگرایی قانون‌مند

انتقادهایی بر نظریه‌ی فضیلت

اخلاق کاربردی  
اخلاق و فرا اخلاق  
طبیعت گرایی  
نقد طبیعت گرایی  
نسبیت گرایی اخلاقی  
نقد نسبیت گرایی اخلاقی  
مطالعه بیشتر

فصل ۵:

فلسفه‌ی سیاسی  
برابری  
توزیع برابر پول  
انتقاد از برابری توزیع پول  
فرصت برابر در استخدام  
تبعیض معکوس  
انتقاد به تبعیض معکوس  
برابری سیاسی: دموکراسی

دموکراسی مستقیم

دموکراسی نمایندگی

انتقاد از دموکراسی

آزادی

آزادی منفی یا سلبی

انتقادهای به آزادی سلبی

آزادی ایجابی

سلب آزادی: کیفر

کیفر به مثابه‌ی تلافی جویی

ایرادات تلافی محوری

بازدارندگی

انتقاد به بازدارندگی

حراست از جامعه

انتقادهای به حراست از جامعه

اصلاح

انتقادهای به اصلاح

نافرمانی مدنی

انتقاداتی به نافرمانی مدنی

مطالعه بیشتر

فصل ۶:

فراطبیعت باوری یا مفهوم خدا

انسان وار انگاری

انتقاد به برهان طرح و تدبیر

اصل آنتروپیک

نقد اصل آنتروپیک

برهان علت اول

انتقاد به برهان علت اول

برهان هستی شناختی (وجودی)

نقدهای برهان هستی شناختی

وجود یک خاصیت نیست

شناخت، دلیل و وجود ذات باری

مسأله‌ی شرّ

پاسخ‌های پیشنهادی به مسأله‌ی شرّ

«سیستم دفاعی اراده‌ی مختار»

نقد «سیستم دفاعی اراده‌ی مختار»

برهان از معجزات

هیوم درباره‌ی معجزات

معجزات همیشه نامحتمل‌اند

برهان قمازباز: شرط‌بندی پاسکال

نقد برهان قمازباز

غیر واقع‌گرایی درباره‌ی خدا

انتقاد از غیر واقع‌گرایی درباره‌ی خدا

ایمان

فصل ۷:

فلسفه‌ی هنر

نگرش شباهت خانوادگی

نقد نگرش شباهت خانوادگی

نقد نظریه‌ی صورت بامعنا

نظریه‌ی هنر آرمانی

نقد نظریه‌ی آرمانی

نظریه‌ی نهادگرا

نقد نظریه‌ی نهادگرا

نقد هنری

قصد ستیزی

نقد قصد ستیزی

اجراء تعبیر، اصالت

اصالت تاریخی در اجرا

نقدهایی به اصالت تاریخی در اجرا

باسمه‌ها و ارزش هنری

مطالعات بیشتر

نام نامه

## پیش‌گفتار

فلسفه چیست؟ این پرسشی آشکارا دشوار است. یکی از آسان‌ترین راه‌های پاسخ دادن به آن این است که بگوییم فلسفه چیزی است که فیلسوفان به آن می‌پردازند و سپس به نوشته‌های افلاطون، ارسطو، دکارت، هیوم، کانت، راسل، ویتگنشتاین، سارتر و فیلسوفان مشهور دیگر اشاره کنیم. ولی این پاسخ برای شمایی که موضوع را از هم‌اکنون آغاز کرده‌اید و احتمالاً چیزی از این متفکران نخوانده‌اید، چندان به کار نمی‌آید؛ وانگهی اگر هم خوانده باشید بازگفتن آن‌چه میان آنان مشترک است چندان آسان نیست. رهیافت دیگر به پرسش مزبور می‌تواند اشاره بدین نکته باشد که فلسفه از واژه‌ی یونانی «عشق به خرد» مشتق می‌شود. این نیز بر ابهام می‌افزاید و حتا دشوارتر از آن است که بگوییم فلسفه آن چیزی است که فیلسوفان انجام می‌دهند. بنابراین برخی تذکرات بسیار کلی درباره‌ی چیستی فلسفه لازم می‌آید.

فلسفه فعالیتی است؛ شیوهی اندیشیدن درباره‌ی انواع معینی از پرسش‌هاست. مهم‌ترین ویژگی آن استفاده از برهان منطقی است.

فیلسوفان نوعاً با استدلال و احتجاج سر و کار دارند. ایشان آنها را یا ابداع می‌کنند یا برهان‌ها و استدلال‌های دیگران را به چالش می‌کشند یا هر دو کار را انجام می‌دهند. آنان همچنین به تحلیل مفاهیم و توضیح آنها می‌پردازند. واژه‌ی فلسفه غالباً به معنایی بسیار گسترده‌تر از یک جهان‌بینی کلی شخصی درباره‌ی زندگی یا اشاره به برخی اندیشه‌های رازورانه به کار می‌رود. من از این واژه در اینجا به این معنای گسترده استفاده نمی‌کنم: قصد من روشن کردن برخی عرصه‌های مهم بحث در سنت تفکری است که با یونانیان باستان آغاز شده و در سده‌ی بیستم، بیشتر در اروپا، آمریکای شمالی، استرالیا و زلاند نو به شکوفایی رسیده است.

فیلسوفانی که در این سنت کار می‌کنند چه مسائلی را مورد بحث قرار می‌دهند؟ آنان غالباً باورهایی را که بیشتر مواقع اکثر ما مسلم فرض

می‌کنیم زیر پرسش می‌برند. ایشان با پرسش‌هایی  
درباره‌ی آنچه مسامحتاً می‌توان «معنای زندگی»  
خواند سر و کار دارند؛ پرسش‌هایی درباره‌ی امور  
اعتقادی، حق و باطل یا درستی و نادرستی، سیاست،  
سرشت عالم خارج، ذهن یا روان، علم، هنر و مسائل  
پر شمار دیگر. مثلاً اکثر مردم بدون پرسشگری  
درباره‌ی باورهای بنیادی خویش نظیر اینکه کشتن  
عملی نادرست است زندگی می‌کنند. اما چرا کشتن  
عملی نادرست است؟ برای چنین حکمی چه توجیهی  
وجود دارد؟ آیا این کار در هر شرایطی نادرست است؟  
و اصلاً منظور ما از نادرستی چیست؟ این‌ها  
پرسش‌هایی فلسفی‌اند. بسیاری از باورهای ما پس از  
بررسی و آزمون، معلوم می‌شود که مبانی محکمی  
دارند و برخی دیگر فاقد استحکام‌اند. مطالعه‌ی فلسفه  
نه تنها به ما کمک می‌کند که درباره‌ی  
پیشداوری‌های مان اندیشه‌یی روشن داشته باشیم بلکه  
کمک می‌کند آنچه را بدان باور داریم دقیقاً توضیح  
دهیم. در این فرایند، توانی در ما به وجود می‌آید که  
به گونه‌ی منسجم درباره‌ی طیف گسترده‌یی از مسائل

بحث کنیم و مهارتی مفید و قابل انتقال به دست آوریم.

## فلسفه و تاریخ آن

از همان زمانِ سقراط به بعد فیلسوفان بزرگ بسیاری آمده و رفته‌اند. من به چند تن از اینان در سطور پیش اشاره کردم. کتابی مقدماتی در فلسفه می‌توانست به موضوع به لحاظ تاریخی نزدیک شود و سهم هریک از این فیلسوفان را با نظمی گاهشمار تحلیل کند. اما این آن چیزی نیست که مورد نظر من است. به جای آن من از رهیافت موضوعی استفاده خواهم کرد، یعنی بیشتر به پرسش‌های فلسفی خاص می‌پردازم نه به تاریخ آنها. تاریخ فلسفه در جای خودش موضوعی دلربا و مهم است، و بسیاری از متون فلسفی کلاسیک آثار بزرگ ادبی نیز هستند: مناظره‌های سقراطی افلاطون تأملات رنه دکارت، جستاری در فهم انانی دیوید هیوم و چنین گفت زرتشت فریدریش نیچه با هر معیاری مورد داوری قرار گیرند، نمونه‌های بارز میراث ادبی گذشته‌اند. با اذعان

به ارزش بزرگ مطالعه‌ی تاریخ فلسفه، منظور من در اینجا این است که ابزارهای اندیشه‌وران در مسائل فلسفی را به خوانندگان عرضه کنم نه صرفاً توضیح آن‌چه برخی چهره‌های برجسته درباره‌ی آن مسائل اندیشیده‌اند. این مسائل فقط مورد علاقه‌ی فیلسوفان نیستند و به طور طبیعی از موقعیت انسانی برمی‌خیزند و بسیاری از کسانی که هرگز کتابی فلسفی نگشوده‌اند به خودی خود درباره‌ی آنها می‌اندیشند.

هر مطالعه‌ی جدی فلسفه متضمن آمیزه‌یی از مطالعه‌ی تاریخی و موضوعی خواهد بود زیرا اگر ما درباره‌ی برهان‌ها و خطاهای فیلسوفان پیشین چیزی ندانیم نمی‌توانیم امیدوار باشیم که کمک اساسی و مؤثری نسبت به روشن شدن موضوع انجام دهیم. فیلسوفان بدون اطلاع از تاریخ هرگز پیشرفتی نمی‌کردند: آنان در همان اشتباهاتی که پیشینیان مرتکب شده بودند، باقی می‌ماندند. بسیاری از فیلسوفان با ملاحظه‌ی خطاهای فیلسوفان پیشین نظریه‌های خود را تصحیح می‌کنند. با این وصف در

کتابی چنین مختصر، رعایت عدالت در مورد آثار بفرنچ فرد فرد متفکران امکان‌پذیر نیست. برای جبران این نقیصه در پایان کتاب برای هر فصل منابعی را برای مطالعه‌ی بیشتر معرفی کرده‌ایم تا مسائل با دقت تاریخی گسترده‌تری مورد بحث قرار گیرند.

## چرا فلسفه می‌آموزیم؟

برخی اوقات احتجاج می‌شود که تحصیل فلسفه کار بیهوده و عبثی است زیرا آن‌چه فیلسوفان تاکنون اظهار داشته‌اند دوپهلوی گویی درباره‌ی معنای واژه‌ها بوده است؛ به نظر نمی‌رسد که آنان هرگز به نتایج مهمی رسیده‌اند که متضمن کمک به حل مسائل جامعه باشد. فیلسوفان هنوز درباره‌ی همان مسائلی بحث می‌کنند که دغدغه‌ی یونانیان باستان بوده است. به نظر نمی‌رسد که فلسفه بتواند چیزی را تغییر دهد، حداکثر کاری که می‌کند این است که همه چیز را چنان که هست باقی بگذارد.

اصلاً ارزش تحصیل فلسفه چیست؟ آغاز کردن پرسش از فرضیه‌های بنیادی زندگی‌مان حتا می‌تواند

خطرناک باشد: ممکن است به این احساس برسیم که قادر نیستیم کاری از پیش ببریم و با شک و تردیدِ بیش از حد خودمان را فلج سازیم. در واقع کاریکاتور هر فیلسوف عبارت است از کسی که در زمینه‌ی اندیشه‌ی انتزاعی در پشت صندلی راحتی‌اش در سالن‌های آکسفورد و کمبریج می‌درخشد ولی در قبال مسائل ساده‌ی زندگی روزمره‌ی خود درمی‌ماند: کسی که می‌تواند بغرنج‌ترین عبارات فلسفه‌ی هگل را تبیین کند اما از درست کردن یک نیمرو عاجز است.

## زندگیِ آزموده

یک دلیل مهم تحصیل فلسفه‌این است که آن با پرسش‌های بنیادی درباره‌ی معنای هستی‌مان سر و کار دارد. اکثر ما در زندگی‌مان گاه از خودمان مسائل فلسفی پایه را می‌پرسیم: چرا ما در این جهان حضور داریم؟ دلیلی در اثبات وجود خدا هست؟ هدفی برای زندگی کردن‌مان وجود دارد؟ چه چیزی به درستی و نادرستی امری گواهی می‌دهد؟ آیا می‌توان قانون‌شکنی را توصیه کرد؟ آیا زندگی ما می‌تواند

رؤیایی بیش نباشد؟ آیا روح متفاوت از جسم است؟ یا اینکه ما موجوداتی صرفاً جسمانی هستیم؟ علم چگونه پیشرفت می‌کند؟ هنر چیست و جز اینها.

اکثر کسانی که به تحصیل فلسفه اشتغال دارند، بر این باورند که آزمایش چنین پرسش‌هایی از سوی ما دارای اهمیت است. برخی حتی مدعی‌اند که یک زندگی ناآزموده ارزش زیستن ندارد. ادامه‌ی یک زندگی عادی بدون آزمودن اصولی که زندگی مزبور بر آن استوار است، شبیه راندن اتومبیلی است که هرگز سرویس نشده است. می‌توان در مورد اعتماد به ترمزها، فرمان و موتور توجیه شد زیرا آنها تاکنون خوب کار کرده‌اند، اما ممکن است اعتماد شما کاملاً ناموجه باشد: ممکن است بالشتک‌های ترمز معیوب باشند و هنگامی که به شدت مورد نیازند کارایی نداشته باشند. به همین گونه اصولی که زندگی شما بر آن استوار است ممکن است کاملاً سالم باشند اما تا مورد آزمایش شما قرار نگرفته باشند نمی‌توانید به آن کاملاً اطمینان پیدا کنید.

با این همه، حتا اگر به طور جدی به سالم بودن فرضیه‌هایی که زندگی شما بر آن استوار است، شک ندارید ممکن است با تمرین نکردن قدرت تفکر تان را به مخاطره اندازید. بسیاری از مردم طرح چنین پرسش‌های بنیادی از خودشان را یا خیلی دشوار می‌یابند یا بسیار پر دردسر می‌پندارند. آنان در مورد پیشداوری‌هاشان ممکن است خیلی خوشحال و راضی باشند. اما دیگران تمایل شدید دارند که برای مسائل فلسفی مورد بحث پاسخ‌های مناسبی پیدا کنند.

## یادگیری اندیشیدن

دلیل دیگر تحصیل فلسفه این است که برای یادگیری اندیشیدن روشن‌تر درباره‌ی طیف گسترده‌یی از مسائل شیوه‌ی مناسبی است. روش‌های تفکر فلسفی در انواع گسترده‌یی از موقعیت‌ها می‌تواند مفید باشد، زیرا با تحلیل برهان‌های له و علیه هر موقعیتی دارای مهارت‌هایی می‌شویم که می‌تواند به عرصه‌های دیگر زندگی انتقال یابد. بسیاری از کسانی که به

تحصیل فلسفه اشتغال دارند به کاربرد مهارت‌های فلسفی‌شان در مشاغل متنوعی چون حقوق، برنامه‌ریزی رایانه، مشاوره‌ی مدیریت خدمات اداری و روزنامه‌نگاری و خلاصه تمامی عرصه‌هایی که در آن روشن‌اندیشی امتیاز بزرگی محسوب می‌شود، امیدوارند. فیلسوفان در صورت گراییدن به هنر از بصیرت خود در زمینه‌ی سرشت هستی‌انسانی در این حوزه نیز استفاده می‌کنند: عده‌یی از فیلسوفان به‌مثابه‌ی قصه‌نویس، منتقد، شاعر، فیلمساز و نمایشنامه‌نویس موفق بوده‌اند.

## لذت

توجه دیگری برای تحصیل فلسفه این است که برای بسیاری می‌تواند فعالیتی بسیار لذت‌بخش باشد. در زمینه‌ی چنین دفاعی از فلسفه باید نکته‌یی را متذکر شد. این خطر هست که فعالیت فلسفی به حل جدول‌های روزنامه‌ها فرو کاسته شود. گه‌گاه رهیافت برخی از فیلسوفان به موضوع می‌تواند خیلی شبیه آن باشد: برخی فیلسوفان حرفه‌یی معاصر با حل کردن

معمایهای منطقی پیچیده به مثابه هدفی فی نفسه وسوسه می‌شوند و راه‌حل‌های‌شان را در نشریات اختصاصی انتشار می‌دهند. در قطب مقابل، برخی فیلسوفان که در دانشگاه‌ها به تدریس اشتغال دارند کار خودشان را چونان بخشی از یک «شغل» تلقی می‌کنند و آنچه را که غالباً اثر متوسطی است صرفاً به جهت ارتقاء مقام انتشار می‌دهند. آنان از دیدن نام خویش در نشریات و از افزایش حقوق و اعتباری که پی‌آمد آن ارتقاء مقام است لذت می‌برند. ولی خوشبختانه فلسفه بسیار بالاتر از این تراز قرار دارد.

## آیا فلسفه دشوار است؟

غالباً فلسفه به‌مثابه‌ی موضوعی دشوار توصیف می‌شود. البته دشواری‌هایی وجود دارد که بعضی از آنها قابل اجتناب است.

در وهله‌ی نخست این واقعیت دارد که بسیاری از مسائلی که فیلسوفان حرفه‌یی با آن دست به‌گریبان‌اند، متضمن تراز بالایی از اندیشه‌ی انتزاعی است. ولی این در مورد هر مشغله‌ی فکری صدق

می‌کند. فلسفه در این زمینه تفاوتی با فیزیک، ادبیات، انتقاد ادبی، برنامه‌ریزی رایانه، زمین‌شناسی، ریاضیات یا تاریخ ندارد. در زمینه‌ی تمامی عرصه‌های یادگیری دانش‌ها، دشواری کمک اولیه‌ی اساسی به موضوع نباید به مثابه‌ی عذری برای انکار شناخت مردم عادی از پیشرفت‌هایی که در آن به وجود آمده یا برای ممانعت از یادگیری روش‌های پایه‌یی آنها استفاده شود.

ولی نوع دیگری از دشواری در رابطه با فلسفه هست که می‌توان از آن اجتناب کرد. فیلسوفان همیشه نویسندگان خوبی نیستند. بسیاری از آنان در تبلیغ اندیشه‌های خویش ضعیف‌اند، گاهی به این دلیل که آنان تنها به تعداد قلیلی مخاطب نظیر کارشناسان اکتفا می‌کنند و گاه بدین سبب که آنان از واژگان و اصطلاحات بغرنجی که غالباً غیر ضرور است و فقط ذهن ناآشنایان با فلسفه را آشفته می‌سازد استفاده می‌کنند. کاربرد اصطلاحات کارشناسی برای تبیین مفاهیم خاص در صورت لزوم می‌تواند مفید افتد. ولی در میان فیلسوفان حرفه‌یی متأسفانه این تمایل هست

که برای حفظ خودشان از آن اصطلاحات استفاده کنند؛ بسیاری از آنان عبارات لاتین را ولو آنکه معادل‌های مناسبی هم در زبان [امروزی] داشته باشند به کار می‌برند. برخی فیلسوفان به زبانی سخن می‌گویند یا می‌نویسند که به نظر می‌رسد اختراع خودشان است. این امر فلسفه را موضوعی به مراتب دشوارتر از آن چیزی که واقعاً هست جلوه می‌دهد.

در این کتاب من کوشیده‌ام از اصطلاحات غیر ضرور اجتناب کنم و همه‌ی اصطلاحات ناآشنا را همراه با ادامه‌ی مطالب توضیح داده‌ام. این رهیافت، واژگان فلسفی پایه‌یی مورد نیاز برای درک برخی از آثار فلسفی دشوارتری را که در فهرست آثار خواندنی در پایان کتاب برای هر فصل توصیه شده به شما خواهد داد.

## حدود آن چه فلسفه می تواند انجام دهد

برخی از دانشجویان فلسفه انتظارات بسیار نامعقولی از موضوع دارند. آنان متوقع اند که فلسفه تصویری کامل از جهان توأم با جزئیات از موقعیت بشری برای آنان فراهم آورد. آنان تصور می کنند که فلسفه معنای زندگی را برای شان روشن خواهد کرد و هر جنبه‌یی از هستی‌های پیچیده‌ی ما را تبیین خواهد نمود. البته تحصیل فلسفه می تواند مسائل بنیادی زندگی ما را روشن کند، اما چیزی مانند تصویر کامل از جهان (اگر اصلاً چنین تصویری می توانست در میان باشد) فراهم نخواهد کرد. تحصیل فلسفه جایگزینی برای تحصیل هنر و ادبیات، تاریخ، روان‌شناسی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، سیاست و علم نیست. این موضوع‌های مختلف، معطوف به جنبه‌های گوناگون زندگی انسانی‌اند و انواع مختلف آگاهی را فراهم می کنند. برخی جنبه‌های زندگی شخص از دایره‌ی تحلیل فلسفه و شاید تحلیلی از هر

نوع دیگر خارج خواهند بود. بنابراین نباید از فلسفه توقعات بیش از اندازه داشته باشیم.

## چگونه باید از این کتاب سود جست؟

من پیش از این تاکید کرده‌ام که فلسفه فعالیتی است، پس نباید این کتاب را منفعلانه خواند. کتاب این امکان را فراهم می‌آورد که برهان‌های ارائه شده را به یاد بسپاریم اما این به تنهایی فلسفه را یاد نمی‌دهد، اگرچه دانش موثقی درباره‌ی بسیاری از برهان‌های مورد استفاده‌ی فیلسوفان را فراهم کرد. خواننده‌ی ایده‌آل، این کتاب را به نحوی انتقادی خواهد خواند و دائماً برهان‌های ارائه شده را زیر پرسش برده درباره‌ی برهان‌های مخالف خواهد اندیشید. قصد مؤلف این است که تفکر برانگیزد نه آنکه جایگزینی برای آن باشد. اگر کتاب را به گونه‌ی انتقادی بخوانید بی‌تردید مطالب فراوانی در آن خواهید یافت که با آن مخالف‌اید و در این فرایند باورهای خودتان را روشن خواهید کرد.

گرچه من کوشیده‌ام تمامی فصول را برای خواننده‌ی که هرگز بیش از این فلسفه نخوانده است آسان‌فهم بنویسم، برخی فصول دشوارتر از فصول دیگر است. اکثر کسانی که دست کم پرسش له و علیه ذات باری و برهان‌های هر دو سو را ملاحظه کرده‌اند فصل

مربوط را نسبتاً آسان خواهند یافت. از سوی دیگر معدودی از ناآشنایان به فلسفه درباره‌ی برخی مطالب مندرج در فصول راجع به عالم خارج، راجع به ذهن یا روان و در بندهای انتزاعی‌تر فصل مربوط به حقیقت و خطا یا درست و نادرست به نحوی دقیق اندیشه خواهند کرد. این فصول به ویژه فصل مربوط به ذهن یا روان ممکن است وقت بیشتری از خواننده بگیرد. توصیه می‌کنم یک بار فصلی را که با آن آغاز کرده‌اید، بخوانید سپس به بندهای خاصی که آنها را جالب یافته‌اید برگردید، نه آنکه از بندی به بندی به آهستگی بگذرید و در جزئیات غرق شوید بی‌آنکه متوجه باشید که برهان‌های مختلف به یکدیگر وابسته‌اند.

بدیهی است که این کتاب باید مبحث دیگری را نیز در بر می‌گرفت که نگرفته است: منطق. من عمداً از این مبحث صرف‌نظر کرده‌ام بدین سبب که مبحث مزبور بیش از آن فنی است که بتوان آن را در کتابی با چنین حجم و شکل به نحو رضایت‌بخشی گنجانید.

## فصل ۱:

### جهان خارجی یا عالم خارج

معلومات بنیادی ما درباره‌ی عالم خارج از راه حواس پنجگانه: بینایی، شنوایی، پساوایی، بویایی، چشایی، دریافت می‌شود. برای اکثر ما حسّ بینایی نقش کلیدی ایفا می‌کند. من می‌دانم که عالم خارج از ذهن ما چگونه است زیرا می‌توانم آن را ببینم و اگر مطمئن نباشم آن چه می‌بینم واقعاً آنجا هست، می‌توانم به آن نزدیک بشوم و آن را لمس کنم تا به وجود آن اطمینان یابم. من می‌دانم که در سوپ من مگسی هست زیرا می‌توانم آن را ببینم، و ممکن است کار به آنجا بکشد که آن را لمس کنم و حتا طعم آن را بچشم. اما میان آن چه تصور می‌کنم که می‌بینم با آن چه واقعاً جلوی دیدگان من است چه رابطه‌ی دقیقی هست؟ اصلاً آیا می‌توانم مطمئن باشم آن چه می‌بینم وجود خارجی دارد؟ نکند که آن را در خواب

می‌بینم؟ آیا اشیاء خارجی حتا هنگامی که هیچ کس آنها را نظاره نمی‌کند می‌توانند به وجود خود ادامه دهند؟ آیا اصلاً من تجربه‌ی بی‌واسطه‌ی بی‌واسطه‌ی از عالم خارج دارم؟ اینها پرسش‌هایی هستند درباره‌ی اینکه ما چگونه معلومات خود را از محیط پیرامون مان دریافت می‌کنیم؛ این پرسش‌ها به شاخه‌ی از فلسفه تعلق دارند که به عنوان نظریه‌ی شناخت یا معرفت‌شناسی<sup>۱</sup> معروف‌اند.

در این فصل ما شماری از پرسش‌های معرفت‌شناختی را که بر نظریه‌های ادراک متمرکزند بررسی خواهیم کرد.

## واقع‌گرایی متعارف (بدیهیات)

واقع‌گرایی متعارف<sup>۲</sup> بینشی است که اکثر افراد ناآشنا با فلسفه به آن باور دارند. بنابراین بینش، جهانی از اشیاء - خانه‌ها، درختان، اتومبیل، ماهی

---

<sup>۱</sup> Epistemology

<sup>۲</sup> Commonsense realism

طلایی، قاشق، توپ فوتبال، اندام‌های انسانی، کتاب‌های فلسفی و جز آنها - وجود دارند که می‌توان از طریق حواس از آنها آگاهی یافت. این اجسام خارجی اعم از آنکه ما در حال ادراک آنها باشیم یا نباشیم به وجود خود ادامه می‌دهند. وانگهی، این اجسام کم و بیش همان‌اند که در نظر ما جلوه می‌کنند: ماهی طلایی واقعاً نارنجی است و توپ فوتبال واقعاً کروی است. این بدین سبب است که اندام‌های حسی ما - چشم‌ها، گوش‌ها، زبان، پوست و بینی - عموماً قابل اعتماد و موثق‌اند. آنها درک واقع‌بینانه‌یی از آنچه واقعاً در عالم خارج هست به ما می‌دهند.

اما در حالی که زندگی را می‌توان بدون شک کردن در فرضیه‌های واقع‌گرایی متعارف درباره‌ی ادراک حسی ادامه داد، این بینش قانع‌کننده نیست. واقع‌گرایی متعارف در برابر برهان‌های شک‌گرایی نسبت به موثق بودن حواس تاب نمی‌آورد.

پس ما پیش از آنکه به بررسی چهار نظریه‌ی پیچیده‌تر ادراک یعنی واقع‌گرایی نمودی، ایده‌آلیسم، پدیده‌گرایی و واقع‌گرایی علی ادامه دهیم، به برهان‌های شک‌گرایانه‌یی که واقع‌گرایی متعارف را زیر سؤال می‌برند، خواهیم پرداخت.

## شک‌گرایی به گواهی حواس یا حسیات

شک‌گرایی<sup>۱</sup> بینشی است که به موجب آن ما هرگز نمی‌توانیم چیزی را مسلم بدانیم یا به عبارت بهتر به وجود چیزی یا صحت نظریه‌یی یقین داشته باشیم. همواره دلیلی بر شک حتا به بنیادی‌ترین اعتقاداتمان درباره‌ی جهان وجود دارد. برهان‌های شک‌گرایی در فلسفه می‌کوشند نشان دهند که شیوه‌های سنتی دریافت ما از جهان، مؤثق و قابل اعتماد نیستند و شناسایی ما را از آنچه واقعاً هست ضمانت نمی‌کنند. برهان‌های شک‌گرایانه در بندهای

---

<sup>۱</sup>Scepticism

زیرین بر برهان رنه دکارت در نخستین تأملات او استوارند.

## برهان خطا

برهان خطا،<sup>۱</sup> برهان شک‌گرایانه‌یی است که موثق بودن حواس را زیر سؤال می‌برد، و بدین‌گونه اعتبار واقع‌نگری متعارف را تهدید می‌کند. ما معمولاً به حواس‌مان اعتماد داریم، اما آنها گه‌گاه ما را گمراه می‌کنند. مثلاً اکثر ما تجربه‌ی گیج‌کننده‌یی از شناختن دوستی از فاصله‌ی دور داشته‌ایم، در صورتی که معلوم می‌شود او غریبه‌یی بیش نبوده است. یک چوبِ بدون پیچ و تاب که تا حدی در آب فرو می‌رود به نظر خمیده می‌رسد؛ طعم یک سیب هنگامی که گاز زدن آن توأم با خوردن چیزی بسیار شیرین باشد، طعم سیب نمی‌دهد. یک سکه‌ی گرد با نگاهی از زاویه‌ی معین می‌تواند بیضی‌شکل جلوه کند؛ خطوط

---

<sup>۱</sup> Illusion

راه آهن از دور، نزدیک به هم به نظر می‌رسند. هوای داغ می‌تواند جاده را در حال حرکت نشان دهد؛ لباس واحدی ممکن است در نور ضعیف لاکه و در نور آفتاب سرخ جلوه کند؛ ماه در کنار افق بزرگ‌تر به نظر می‌رسد. این خطاهای حسی مشابه نشان می‌دهد که حواس همیشه کاملاً موثق نیستند؛ ممکن نیست عالم خارج دقیقاً همان باشد که جلوه می‌کند.

برهان خطا می‌گوید بدین سبب که حواس ما گاه ما را گمراه می‌سازند، هرگز نمی‌توانیم در هر مورد خاصی یقین کنیم که آنها در آن لحظه گمراه کننده نیستند. این برهان از این رو شک‌گرایانه است که باور روزمره‌مان حتا بدیهیات را که شناسایی جهان را به وسیله‌ی حواس برای ما فراهم می‌کنند، به چالش می‌گیرد.

## نقد برهان خطا

### درجات یقین

گرچه ممکن است من درباره‌ی دیدن اشیا، در فاصله‌ی دور یا تحت شرایط غیر معمول اشتباه کرده باشم، اما مسلماً برخی مشاهدات هست که می‌توانم درباره‌ی آنها شک منطقی نداشته باشم. برای مثال، من نمی‌توانم به طور جدی شک کنم که اکنون پشت میز خود نشسته و مشغول نوشتن این مطالب هستم، یا شک کنم که قلمی در دست دارم و بسته‌ی کاغذ جلوی من است. به همین‌گونه، من نمی‌توانم به طور جدی شک کنم که در انگلستان هستم نه در ژاپن. برخی موارد بدون مناقشه دانش هستند که از طریق آنها ما مفهوم شناخت را یاد می‌گیریم. فقط بدین سبب که ما این پس‌زمینه‌ی موارد دانش را داریم، می‌توانیم به باورهای دیگر شک کنیم: بدون این موارد بدون مناقشه، ما اصلاً نه مفهومی از شناخت می‌داشتیم نه هیچ چیزی که با باورهای شک‌آمیز دیگر مقایسه کنیم.

در مقابل این بینش، شکاک خاطر نشان خواهد کرد که من می‌توانم درباره‌ی آنچه به نظر می‌رسد که مصداق‌های شناخت مسلم می‌باشند اشتباه کنم: در رؤیاهای من ممکن است تصور کرده باشم که من بیدار و مشغول نوشتن هستم در حالی که در واقع در بستر خوابیده‌ام. بنابراین چگونه می‌توانم بگویم که من خواب نمی‌بینم که دارم می‌نویسم؟ چگونه می‌توانم بگویم من در جایی در توکیو در بستر دراز نکشیده‌ام در حالی که خواب می‌بینم که در انگلستان بیدارم؟ من مسلماً در خواب، خواب‌های عجیب‌تر از آن دیده‌ام. آیا چیزی درباره‌ی تجربه‌ی خواب دیدن هست که بتوانم قاطعانه آن را از بیداری تمیز دهم؟

## **آیا می‌توانستم خواب باشم؟**

**نمی‌توان همیشه خواب بود**

این بی‌معنا می‌بود اگر می‌گفتم تمامی زندگی من رؤیایی بیش نیست. اگر من همیشه در رؤیا می‌بودم هرگز مفهومی از رؤیا نمی‌داشتم: اگر من مفهومی از

بیدار بودن نمی‌داشتیم، چیزی نداشتیم که خواب بودن را با آن مقایسه کنیم. ما فقط می‌توانیم یک اسکناس تقلبی را به شرط مقایسه با اسکناس‌های حقیقی شناسایی کنیم؛ به همین گونه مفهوم یک رؤیا فقط هنگامی معنا می‌دهد که ما آن را با زندگی بیداری مقایسه کنیم.

این درست است، اما موضع شکاک را از میان نمی‌برد. آنچه شکاک احتجاج می‌کند این نیست که ما ممکن است همیشه در حال رؤیا و خواب به سر بریم، بلکه می‌گوید که در هر لحظه‌یی ما نمی‌توانیم مسلم بدانیم آیا ما واقعاً در خواب یا بیداری هستیم.

## **رؤیایها متفاوت‌اند**

ایراد دیگر به این ایده که من می‌توانستم در خواب ببینم که در حال نوشتن هستم، این است که تجربه‌ی رؤیایها از تجربه‌ی زندگی بیداری متفاوت است و در واقع ما می‌توانیم با بررسی کیفیت تجربه‌مان بگوییم که آیا ما خواب می‌بینیم یا نه. رؤیایها متضمن رویدادهای بسیاری هستند که در

زندگی بیداری ناممکن است؛ آنها معمولاً همان قدر زنده هستند که در تجربه‌ی بیداری؛ آنها ممکن است آشفته، ناپیوسته و باورنکردنی و جز آن، باشند. وانگهی، کل استدلال شکاکانه بر قابلیت تشخیص رؤیا از بیداری متکی است: پس من چگونه بدانم که گه‌گاه هنگامی که در واقع خواب بودم، خواب دیده‌ام که بیدارم. از این خاطره فقط هنگامی می‌توان سر درآورد که من راهی داشته باشم که بگویم این تجربه واقعاً تجربه‌ی بیدار بودن و تجربه‌ی دیگر تجربه‌ی رؤیای بیدار بودن است.

قوت این پاسخ بیشتر به تجربه‌ی فرد از رؤیایها بستگی دارد. برخی رؤیایهای مردم ممکن است به نحو شگفت‌انگیزی متفاوت از زندگی بیداری باشد. با این حال، بسیاری از مردم دست‌کم رؤیایهایی دارند که از تجربه‌ی روزانه‌شان تشخیص‌ناپذیر است، و تجربه‌ی برخی مردم از زندگی بیداری، به ویژه تحت تأثیر الکل یا داروهای دیگر ممکن است کیفیتی شبه رؤیایی شدید داشته باشد. و نیز تجربه‌ی بیداری‌های کاذب - هنگامی که رؤیاگر خواب می‌بیند که او بیدار شده و از

بستر برخاسته، لباس پوشیده، صبحانه خورده و جز آنها، - نسبتاً شایع است. ولی در چنین مواردی، رؤیاگر معمولاً نمی‌پرسد که این زندگی بیداری است یا نه. این معمولاً اتفاق نمی‌افتد تا اینکه واقعاً بیدار شود که آنگاه پرسش «آیا من دارم خواب می‌بینم؟» آشکار می‌گردد.

## می‌توانم بپرسم که آیا دارم خواب می‌بینم؟

دست‌کم یک فیلسوف معاصر، نورمن مالکولم (۱۹۱۱ - ۱۹۹۰) گفته است که مفهوم خواب دیدن منطقاً پرسش «آیا من دارم خواب می‌بینم؟» در حین خواب را منطقاً محال می‌سازد. پرسیدن مطلبی بدین معناست که شخص پرسنده هوشیار است. اما، به باور مالکولم هنگام خواب دیدن من هوشیار نیستم، چون در خواب هستم. اگر خواب نباشم، نمی‌توانم خواب ببینم. اگر بتوانم پرسش کنم، نمی‌توانم خوابیده باشم، و بنابراین نمی‌توانم خواب ببینم. من فقط می‌توانم در

خواب دیده باشم که آن پرسش را می‌کنم و این همان نیست که به راستی آن را می‌پرسم.

ولی پژوهش در خواب دیدن نشان داده است که بسیاری از مردم سطوح متفاوتی از هوشیاری در طی خواب را تجربه می‌کنند. برخی رؤیاهایی دارند و خواب‌هایی می‌بینند که به خواب‌های واضح یا شفاف مشهور است یک رؤیای واضح، رؤیایی است که در آن خواب‌بیننده آگاه است که دارد خواب می‌بیند و با این همه به خواب دیدن ادامه می‌دهد. وجود چنین رؤیاهایی این ایده را مردود می‌شمارد که خواب دیدن و در عین حال هوشیار بودن ناممکن است. اشتباه مالکولم این است که «خواب دیدن» را به شیوه‌ی تعریف کرد که آن‌چه معمولاً از این واژه استنباط می‌شود دیگر معنایی ندارد. این نظر درباره‌ی خواب دیدن بیش از آن حد ساده است که بگوییم که الزاماً حالتی ناهوشیارانه است.

## توهم<sup>۱</sup>

ولو آنکه در خواب هم نباشم ممکن است متوهم باشم. ممکن است کسی دارویی روانگردان در قهوه‌ی من ریخته باشد، طوری که به نظر می‌رسد که چیزهایی می‌بینم که اصلاً در واقعیت وجود ندارند. شاید من واقعاً مدادی در دستم نداشته‌ام؛ شاید من واقعاً در یک روز آفتابی جلوه‌ی پنجره‌ی نشست‌ام. اگر کسی هم ال. سی. دی در قهوه‌ی من ریخته باشد، شاید من به چنان حالت جدی الکلیسم رسیده باشم که آغاز به توهم کرده‌ام. ولی، گرچه این امکان وجود دارد، بسیار نامحتمل است که قادر بوده باشم که زندگی خود را چنین آسان پیش ببرم. اگر صندلی‌یی که روی آن نشست‌ام خیالی است چگونه سنگینی بدن را تحمل می‌کند؟ یک پاسخ این است که من ممکن است در اولین مرحله دچار توهم شده باشم که روی آن نشست‌ام؛ شاید فکر کنم که من خودم را در یک صندلی راحتی انداخته و در آن

---

<sup>۱</sup>Hallucination

لمیدهام و حال آنکه در واقع بر اثر استعمال مواد توهم‌زا یا نوشیدن یک بطری مشروب الکلی روی سنگفرشی مثل جنازه‌یی دراز افتاده‌ام.

## مغز در یک بانکه؟

افراطی‌ترین شکل چنین بدبینی‌یی درباره‌ی عالم خارج و رابطه‌ی من با آن این است که خیال کنم من اصلاً بدنی ندارم. همه‌ی آن‌چه من هستم مغزی است که در یک بانکه‌ی مواد شیمیایی شناور است. دانشمندی شیطان‌صفت مغز مرا به شیوه‌یی درهم بافته که تجربه‌ی حسی وهم‌آمیزی به من داده است. دانشمند، نوعی ماشین تجربه خلق کرده است و تا آنجا که به من مربوط می‌شود، من می‌توانم برخیزم و به فروشگاه‌ها سر بزنم و روزنامه‌یی بخرم. ولی هنگامی که من این کار را انجام می‌دهم همه‌ی آن‌چه اتفاق می‌افتد این است که دانشمند پاره‌یی از عصب‌ها را در مغز من برمی‌انگیزد که من توهم انجام این عملیات را دارم. تمامی تجربه‌یی که من فکر می‌کنم از راه حواس پنجگانه‌ام وارد می‌شود در حقیقت برآیند این انگیزش

دانشمند شیطان در مغز جدا شده‌ی من است. دانشمند با این ماشین تجربه می‌تواند باعث شود که من هر تجربه‌ی حسی‌یی را که می‌توانستم در زندگی واقعی داشته باشم، احساس کنم. دانشمند از راه انگیزش بغرنج اعصاب این توهم را می‌تواند به من بدهد که من دارم تلویزیون تماشا می‌کنم، دوندگی می‌کنم، کتاب می‌نویسم، ماکارونی می‌خورم یا کارهای دیگری که ممکن است انجام دهم. این وضع آنچنان دور از دسترس که می‌نماید نیست: دانشمندان اکنون با انگیزش‌های تجربه با کامپیوتر سر و کار دارند که به عنوان ماشین‌های «واقعیت مجازی» معروف است.

داستان دانشمند شیطان نمونه‌یی از آن چیزی است که فیلسوفان تجربه‌ی فکری می‌خوانند. این موقعیتی خیالی است که برای روشن شدن برخی جنبه‌های مفاهیم و فرضیه‌های روزانه‌ی ما توصیف می‌شود. در یک تجربه‌ی فکری، همچون در آزمایشی علمی، با محو کردن جزئیات پیچیده و با گرفتن مهار آنچه پیش می‌رود، فیلسوف می‌تواند کشفیاتی

درباره‌ی مفاهیم تحت بررسی به عمل آورد. بدین لحاظ تجربه‌ی فکری قصد دارد برخی فرضیات را نشان دهیم که ما نوعاً درباره‌ی علل تجربه‌مان به عمل می‌آوریم. آیا چیزی درباره‌ی تجربه‌ی من وجود دارد که می‌توانست نشان دهد که این آزمایش فکری تصویری راستین از واقعیت نمی‌دهد، که من صرفاً مغزی شناور در یک بانک‌هی شیمیایی در گوشه‌یی از آزمایشگاه دانشمند شیطان نیستم؟

## حافظه و منطق

این ایده که من ممکن است فقط مغزی در بانک‌هی باشم شکلی افراطی از بدبینی جلوه می‌کند، با وجود این هنوز فرضیات دیگری هستند که می‌توانند در معرض شک قرار گیرند. همه‌ی برهان‌هایی که ما تاکنون از آنها بحث کرده‌ایم متضمن آن‌اند که حافظه کم و بیش قابل اعتماد است. هنگامی که می‌گوییم به یاد می‌آوریم که حسیات ما در گذشته قابل اعتماد نبوده‌اند، فرض می‌کنیم که این خاطره‌ها واقعاً خاطره

هستند، که آنها فقط برآیندهای تخیل یا تفکرات آرزومندان نیستند. و هر برهانی که از کلمات استفاده می‌کند، فرض می‌کند که ما به درستی معنای واژه‌های مورد استفاده را به خاطر آورده‌ایم. با این همه حافظه، درست مانند شاهد حسیات ما آشکارا غیرقابل اعتماد است. درست به همان گونه که تجربه‌ی من با این نظر سازگار است که من ممکن بود مغزی باشم در بانکه‌یی که دانشمندی شریر به آن انگیزه داده، همان گونه که برتراند راسل (۱۸۲۷ - ۱۹۷۰) گوشزد کرد، با این نظر سازگار است که جهان با هر کس در آن با حافظه‌های دست نخورده می‌توانست پنج دقیقه‌ی پیش به وجود آمده باشد، همه گذشته‌یی تماماً غیر واقعی را به یاد می‌آورند.

با این همه، اگر ما به طور جدی موثق بودن حافظه را زیر سؤال ببریم، پس ما تمامی ارتباطها را غیرممکن می‌سازیم: اگر ما نتوانیم بپذیریم که حافظه‌های ما از معناهای کلمات عموماً موثق‌اند، پس به هیچ وجه نمی‌توانیم حتا از شک‌گرایی بحث کنیم.

و نیز، این استدلال می‌توانست پذیرفتنی باشد که آزمایش فکری دانشمند شیریر دستکاری کردن مغز در بانکه‌ی شیمیایی مقدمه‌ی یک شک‌گرایی درباره‌ی قابل اعتماد بودن حافظه است، چون قاعدتاً در درون قدرت شکنجه‌گر هست که ما را معتقد سازد که کلمات چیزی معنا می‌دهند که او معنای آنها را برمی‌گزیند.

نوع دیگر فرضیه که شکاکان به ندرت می‌توانند در آن شک کنند، شک کردن در موثق بودن منطق است. اگر شکاکان قابل اعتماد بودن منطق را هم زیر سؤال ببرند، آنگاه این، موضع آنها را ویران می‌سازد. شکاک‌ها برهان‌هایی را مورد استفاده قرار می‌دهند که به منطق تکیه دارد: هدف آنان متناقض کردن خود نیست. با این همه اگر آنان از برهان‌های منطقی برای اثبات ادعای خود که هیچ چیز مصون از شک نمی‌ماند، استفاده کنند، پس این بدین معناست که برهان‌های منطقی آنها خود ممکن است بی‌پایه باشد. بنابراین، شکاکان اصلاً با کاربرد برهان‌ها به نظر می‌رسد به چیزی که بیشتر به آن اتکاء دارند و در

انسجام آن شکی ندارند ناگزیرند بگویند که خود آن نامسلم است.

ولی این ایرادات و شبهه‌ها به برهان خطا پاسخ نمی‌دهند، فقط نشان می‌دهند که شک‌گرایی حدودی دارد. برخی فرضیات هستند که حتا یک شکاک افراطی ناگزیر به جعل آنهاست.

### من می‌اندیشم پس هستم

اگر چنین است، پس چیزی وجود ندارد که من بتوانم به آن یقین کنم؟ مشهورترین و مهم‌ترین پاسخ به این پرسش شکاکیت را دکارت داد. او استدلال کرد که حتا اگر تمامی تجربه‌ی من محصول کسی یا چیزی بود که عمداً مرا فریب می‌داد - او بیشتر لفظ یک شیطان پلید را به کار می‌برد تا یک دانشمند شیطان - خود این حقیقت که من فریب می‌خوردم چیزی مسلم را به من نشان می‌داد. او به من نشان می‌داد که من وجود دارم زیرا اگر من وجود نمی‌داشتم برای فریبنده چیزی برای فریب دادن وجود

نمی‌داشت. این برهان غالباً به برهان «کوژیتو» مشهور است از عبارت لاتینی Cogito ergo sum به معنای «من می‌اندیشم پس هستم.»

## نقد کوژیتو

برخی از افراد برهان کوژیتو را قانع کننده یافته‌اند. با این همه، نتایج آن بسیار محدوداند. حتا اگر بپذیریم این واقع که من می‌اندیشم به اثبات می‌رساند که وجود دارم، چیزی درباره‌ی آنچه هستم نمی‌دهد، جدا از یک شیء اندیشنده.

در واقع برخی فیلسوفان، از جمله آ. جی. آیر گفته‌اند که این خیلی افراطی است. دکارت اشتباه می‌کرد که از واژه‌های «من می‌اندیشم» استفاده کرده است: اگر او می‌خواست با رویکرد شکاکیت عام خود منسجم باشد، می‌بایست گفته باشد «اندیشه‌هایی وجود دارند». او این فرضیه را طرح کرد که اگر افکاری وجود دارد پس باید متفکری هم باشد. اما این، راه را بر تردید می‌گشاید. شاید اندیشه‌هایی می‌توانستند

مستقل از متفکران وجود داشته باشند. شاید این درست شیوه‌ی است که به وسیله‌ی آن زبان ما ساخته می‌شود که ما را به این باور هدایت می‌کند که هر فکری نیاز به متفکری دارد. «من» در «فکر می‌کنم» از همان‌گونه که «آن» در عبارت «دارد می‌بارد» باشد که به چیزی اشاره نمی‌کند.

## واقع‌گرایی نمودی

ما از بررسی موضع واقع‌گرایی متعارف راه درازی را طی کرده‌ایم. به دنبال برهان‌های شک‌گرایی درباره‌ی حواس «درباره‌ی این پرسش که آیا می‌توانستیم خواب باشیم» میدان و حدود این نوع شک فلسفی را دیده‌ایم و در این فرایند، برخی از محدودیت‌های واقع‌گرایی متعارف را کشف کرده‌ایم. به ویژه برهانِ خطا این فرضیه را که حواس تقریباً همواره اطلاعات حقیقی درباره‌ی سرشت جهان خارجی به ما می‌دهند نشان داد که ناپذیرفتنی است. این امر که

حواس ما می‌توانند چنین آسان ما را گمراه سازند کافی است که اعتماد ما را به این نظر فروکاهند که اشیاء واقعاً آن گونه هستند که به نظر ما می‌رسند.

واقع‌گرایی نمودی شکلی از واقع‌گرایی متعارف است. از این‌رو نمودی خوانده می‌شود که بنا بر آن تمامی ادراک نتیجه‌ی آگاهی از نمودهای درونی جهان خارجی است. هنگامی که من مرغ دریایی را می‌بینم، آن مستقیماً به طرزی که واقع‌گرایی متعارف القا می‌کند، دیده نمی‌شود. من تماس حسی مستقیم با پرنده ندارم. آنچه من به آن وقوف دارم نمودی ذهنی، چیزی شبیه تصویری درونی از مرغ دریایی است. تجربه‌ی دیداری من مستقیماً از مرغ دریایی نیست، گرچه ناشی از آن است، اما تقریباً تجربه‌ی بازنمود مرغی است که حواس من به وجود می‌آورد.

واقع‌گرایی نمودی پاسخی به ایرادهای برهان خطا فراهم می‌کند. رنگ را مثال بزنیم. پارچه‌ی واحدی از منظر نورهای متفاوت ممکن است متفاوت باشد. ممکن است چیزی از سرخ تا سیاه باشد. اگر ما الیاف مواد پارچه را دقیق‌تر می‌آزمودیم، احتمالاً آنها را

مخلوطی از رنگ‌ها می‌یافتیم. اینکه چگونه درک شود به ناظر نیز بستگی دارد: کسی که کور رنگ است ممکن است آن را کاملاً متفاوت از طریقی مشاهده کند که من آن را می‌بینم. با توجه به این ملاحظات منطقی به نظر نمی‌رسد که بگوییم پارچه واقعاً سرخ رنگ است: سرخی آن مستقل از ادراک کننده نیست. برای اینکه واقع‌گرایی نمودی این نوع پدیده را تبیین کند، مفهوم صفات اولیه و ثانویه را پیش می‌نهد.

## صفات اولیه و ثانویه

جان لاک (۱۶۳۲ - ۱۷۰۴) از این مفهوم صفات اولیه و ثانویه سود جست. صفات اولیه، کیفیاتی هستند که یک شیء واقعاً دارای آن است بدون توجه به شرایطی که تحت آن شیء مزبور ادراک می‌شود یا اعم از آنکه اصلاً درک می‌شود یا نه. صفات اولیه شامل اندازه، شکل، و حرکت است. تمامی اشیاء، هر قدر که کوچک باشند، این کیفیات را دارند و به نظر لاک نموده‌های ذهنی ما از این کیفیات، دقیقاً شبیه آنها در اشیاء هستند. علم به ویژه با صفات اولیه‌ی اشیاء